

شهید مطهری و دیدگاه‌های تربیتی

قرآن مظهر رحمت و جلوه ربوبیت خداوند و کتاب شناخت و تربیت انسان است و به دلیل برخورداری از چنین هویتی، مطالعه دقیق کتاب تشریح و نظام تکوین را به قصد دریافت تصور روشن و واقع بینانه از آنها به بشر توصیه می‌نماید، تا از این طریق، راه تعالی و تکامل خود را هموار و زمینه تشکیل و تأمین زندگی آرمانی خویش را در دو جهان، فراهم سازند.

ناکامی و گمراهی انسان از نگاه قرآن در صحنه زندگی، به اشتباه در برنامه‌ریزی، قانون‌گذاری و نظام رفتار خلاصه نمی‌شود، بلکه تفسیر و تلقی غیرواقع بینانه از هستی را نیز در بر می‌گیرد و به همین دلیل در این کتاب مقدس، آموزش حکمت و حقایق هستی در کنار تلاوت آیات الهی، تزکیه و تعلیم وحی، به عنوان عامل مؤثر در جهت رهایی انسان از ضلالت مطرح است. (یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبین) (جمعه / ۲)

بدین ترتیب، قرآن رسالت تعلیم و تربیت انسان را به عهده دارد و هر مفسر، پژوهنده و مربی که بدان روی آورد به گونه‌ای راهی به شناساندن نظام تربیتی قرآن می‌جوید و به فراخور فهم و توانش به تبیین دیدگاه‌های تربیتی این کتاب آسمانی دست می‌یابد.

شهید مطهری، از معدود دانشمندانی است که به دلیل شخصیت علمی، فلسفی و حضور جدی در حوزه مکتب‌های تربیتی و فلسفی معاصر خود و برخورداری کامل از تمامی ویژگی‌ها و شرایط لازم برای یک مفسر، توانسته است گام‌های بلندی در راستای تبیین و ارائه مکتب تربیتی قرآن

بردارد، هر چند که تازه های استاد در این رابطه، هنوز در آثار مختلف ایشان پراکنده اند و ارائه نظام مند آنها همچنان یک نیاز شمرده می شود!

از ویژگی های یافته های تربیتی شهید مطهری از قرآن که بهره گیری از آن برای نهادهای پرورشی قابل توصیه می باشد، توجه همزمان به فلسفه آموزش و پرورش و روش تربیتی قرآن است که در این نوشته به صورت فشرده، به مطالعه گرفته می شود.

فلسفه تربیت در قرآن

گرچه توجه به فلسفه تربیت، پیشینه ای تاریخی به قدمت خود تربیت دارد و هر مری و نظام تربیتی به گونه ای دیدگاه های زیربنایی و فلسفی این حوزه معرفتی را نیز به بحث گرفته است، ولی جداسازی فلسفه تربیت از روش تربیتی همچنان فلسفه سایر علوم، گذشته چندان درازی ندارد. تعریف هایی که برای (فلسفه تربیت) ارائه شده اند، به صورت روشن و تا حدودی همصدا پیوند بایدهای نظام اخلاقی را با مباحث کلی و فلسفی تردید ناپذیر می دانند، از آن جمله گفته اند: عناصری که تشکیل دهنده یک نظام تربیتی هستند و به صورت نظامدار و منطقی با هم ارتباط دارند، در حقیقت برآمده و متأثر از پرسش ها و بحث های کلی اند که ماهیت فلسفی و وجود شناختی دارند و از چیستی انسان (موضوع تربیت) و ارزش های انسانی (محتوای قابل انتقال به تربیت شونده) که دو عنصر اساسی در نظام تربیتی می باشند، سخن می گویند. [۱]

جان دیوئی می نویسد:

(اگر بخواهیم تعلیم و تربیت را به عنوان جریان تشکیل‌گرایش‌های اساسی، عقلانی و عاطفی نسبت به طبیعت و هم‌نوعان تلقی کنیم، در این صورت ممکن است فلسفه را به صورت تئوری کلی یا اساس فطری تعلیم و تربیت تعریف کنیم). [۲]

هاروی سیگل می‌نویسد:

(مقصود فلسفی بودن فرد در ارتباط با آموزش و پرورش یعنی به دست آوردن یک احساس معنی،

هدف و تعهد شخصی رضایت بخش برای هدایت فعالیت‌های او به عنوان یک مربی). [۳]

در تعبیرهایی از این دست، این مطلب به چشم می‌خورد که موفقیت یک نظام تربیتی در گرو این

است که تکیه بر یک دید کلی قانع‌کننده در مورد هستی، انسان و چیستی مفاهیم نظام تربیتی

داشته باشد. دانشی که این نیاز را برآورده می‌سازد فلسفه آموزش و پرورش نام دارد.

شهید مطهری در مطالعات تفسیری تربیتی خویش، به این مهم به طور جدی توجه داشته و در کنار

تلاش گسترده‌اش جهت تبیین روشن تمامی عنوان‌های کلیدی تربیت که محور عمده فلسفه آموزش

و پرورش را تشکیل می‌دهند. [۴] در پرتو آیات قرآن، به مطالعه انسان، جهان و آفریدگار هستی

می‌پردازد.

تربیت پذیری انسان

از نگاه استاد، قرآن، انسان را موجودی می‌شناسد، مرکب از بدن و روح که هویت الهی دارد [۵] (و نفخت فيه من روحی) (حجر / ۲۹) و این روح، زائیده عنصر مادی وجود او است، (ثم أنشأناه خلقاً آخر) ولی نباید در دامن مادر طبیعت محبوس بماند، بلکه باید راه تکامل را بییماید و گرنه در (اسفل سافلین) که چهره آن جهانی‌اش جهنم است: (فامه هاویه) (قارعه / ۹) باقی می‌ماند. [۶] انسان در بعد الهی خود، از آغاز آفرینش، برخوردار از فطرت متعالی و انسانی می‌باشد. حقیقت فطرت عبارت است از ویژگی‌های انسانی و گرایش‌های فطری [۷] مانند دین خواهی، حقیقت جویی، زیبایی دوستی، گرایش به پرسش و علاقه‌مندی به اخلاق که بالقوه موقع تولد در انسان وجود دارند و باید به فعلیت رسیده، راه رشد را طی کنند. [۸] قرآن در این باره می‌فرماید:

(فأقم وجهك للدين حنيفاً فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم)
(روم/۳۰)

پس روی خود را متوجه آیین ناب کن! این فطرتی است که خداوند، انسان را برآن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست این است آیین استوار.

قرآن جهان را در خدمت تربیت انسان دانسته است و در پرتو مطالعه کتاب هستی، باور به غیب و شناخت عقلانی و علمی آفریدگار هستی که آمیزه ای از رشد حقیقت جویی و تقرب به خداوند است، رشد و تربیت انسان را تحقق پذیر می‌داند:

(دستگاه عقل و فکر انسان از راه حس، قوام و مایه و قوت می گیرد. راه عبور به معقولات از میان محسوسات می گذرد، و به همین دلیل، قرآن دعوت به تدبر در همین محسوسات کرده است، زیرا از همین محسوسات باید به معقولات پی برد، ولی نباید در عالم محسوس متوقف شد، (إن فی خلق السموات و الأرض و اختلاف الليل و النهار آیات لاولی الالباب) (آل عمران/۱۹۰)، یعنی در خلقت آسمان و زمین، در مشاهده همین پیکر عالم و پوسته و قشر عالم، نشانه ها و دلایلی بر روح عالم و لب و مغز عالم است.) [۹]

اساس، عالم غیب است. این شهادت، ظهوری است از غیب و آیه، نشانه و علامتی است برای غیب. آیه را در جایی می گویند که یک چیز ماهیتش اشاره به جای دیگر باشد، پس عالم اصلاً وجودش وجود علامتی است و یک مطلبی را دارد به ما می فهماند اگر انسان خودش را آن چنان که هست بشناسد، به عالم ملکوت آشنا شده و عالم ملکوت را شناخته است: [۱۰]

(إن فی السموات و الأرض آیات للمؤمنین. و فی خلقکم و ما یبث من دابة آیات لقوم یوقنون)
(جاثیه/۴۳)

(بدین دلیل که در طبیعت آیات و نشانه های الهی، اقتضای رشد و تعالی نهفته است، نگاه تعالی طلبانه به جهان می تواند رشد و تکامل انسان را در پی آورد. قرآن در رابطه با؛ ههه نقشه سازنده نشانه های توحید می گوید:

(واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها و لو شئنا لرفعناه بها و لکنه أخذ الی الأرض و اتبع هواه) (اعراف/۱۷۶-۱۷۵)

بخوان بر آنها حکایت آن کسی را که آیات مان را در اختیار او قرار دادیم، ولی او خود را از دایره آن آیات بیرون کشید اگر می خواستیم او را به وسیله آن آیات بالا می بردیم، اما او خود را به زمین و طبیعت چسباند. [۱۱]

(انسان اگر در دنیا، با جان عالم آشنا نشد و چشم دلش باز نگردید، در آخرت نابینا محشور می شود: (و من أعرض عن ذکری و نحشره یوم القیامه أعمی). می گوید: چرا مرا کور محشور نمودی (ربّ لم حشرتنی أعمی و قد کنت بصیراً. قال کذلک أتتک آیاتنا فنسیتها) (طه/۱۲۶-۱۲۵) تو آن چشم بینا را در دنیا پیدا نکردی و آیات ما را که جلو چشمت بود نمی دیدی، بدیهی است که اینجا هم کوری، هر که در دنیا چشم باطن داشته باشد، اینجا هم چشم دارد. [۱۲]

بعثت، پرورش انسان

شهید مطهری فلسفه بعثت را نیز در حوزه تربیت انسان جست و جو می کند و در پی این است که ارتباط غیب را با انسان از طریق وحی بر مبنای نیاز او به رشد و تکامل تحلیل نماید و این مطلب را به عنوان یک واقعیت قرآنی و قابل مطالعه در سخنان خداوند مطرح می کند:

(رب، در قرآن گرچه برگرفته شده از (ربب) به معنای خداوندگاری است و نه (ربو) و (ربی) به معنای پرورش، ولی هیچ یک از تربیت و صاحب اختیاری به تنهایی نمی تواند رساننده معنی رب باشد، در معنای رب هم خداوندگاری نهفته است و هم مربی. خداوند، هم کمال رسان است و هم صاحب اختیار عالم طبیعت. و ماده، هم مخلوق خداوند است و هم مربوب او، هیچ کدام از عوالم ماده کامل آفریده نشده و خداوند همه را در این جهان به کمال نهایی می رساند و رب العالمین

است. اصولاً این جهان، جهان پرورش است، انسان‌ها اعم از خوب و بد همگی در حال پرورش یافتن هستند. [۱۳] (کلاً نمذّ هؤلأء و هؤلأء) (اسراء/ ۲۰ و ۱۸)

ارسال پیامبران، مظهر اسم (رب) است، از این رو قرآن می‌فرماید: (إِنَّا كُنَّا مَرْسَلِينَ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ) (دخان/ ۵۶) یعنی این پروردگار تو و پرورش دهنده آسمان‌ها و زمین به حکم اینکه (رب) و پرورش دهنده است، پیغمبران را برای تکمیل و تربیت استعدادهای بشر فرستاده است. [۱۴] خداوند می‌خواهد بشر را تربیت کند، مکتب تربیتی و مکتب تکمیلی فرستاده و به پیامبر می‌گوید: بگیر وحی را و این وسیله تربیت و تکمیل. [۱۵] را (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ أَقْرَأَ وَ رَبِّكَ الْأَكْرَمِ) (علق/ ۲)

با توجه به اینکه دین ریشه در فطرت انسان‌ها دارد و گرایش‌هایی را که با آفرینش آنها پدید می‌آیند، توضیح می‌دهد. (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)، و به عبارت دیگر دین‌رنگی است که دست‌حق در متن تکوین و در متن خلقت، انسان را به آن رنگ، متلون کرده است. [۱۶] (صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَن أَحْسَنُ مَنَ اللَّهِ صِبْغَةً) (بقره/ ۱۳۸)، بنابراین بعثت انبیاء پاسخی است به تقاضایی که در درون انسان وجود دارد، و پیامبر(ص) (مذکر) است و در پی بیداری

نیروهای فطری بشر و مشتعل ساختن شعور مرموز عشق پنهان وجود او می‌باشد. [۱۷] ولی به دلیل تغییرپذیری چراغ فطرت، سازندگی دین بستگی به روشن بودن چراغ فطرت دارد، اگر انسانیت فطری انسان سرجایش نباشد، تعلیمات انبیاء تأثیری از خود بر جا نمی‌گذارد، به همین دلیل قرآن می‌فرماید: (ذَلِكِ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) (بقره/ ۱)، انسان‌ها دارای دو گونه

هدایت هستند: هدایت فطری و هدایت به اصطلاح اکتسابی، و قرآن می‌خواهد بگوید که تا کسی چراغ هدایت فطری‌اش روشن نباشد، هدایت اکتسابی برای او فایده ندارد، یعنی تعلیمات انبیا برای اشخاص مسخ شده و انسانیت را از دست داده مفید نیست.

در سوره (معاون) تکذیب دین (أرأیت الذی یکذب بالذین) به کسی نسبت داده شده که از انسانیت خارج شده و یتیم را به شدت از خود می‌راند (فذلک الذی یدع الیتیم)؛ یعنی این امر، شرط انسانیت است و فطرت انسانیت حکم می‌کند که انسان نسبت به یتیم عاطفه داشته باشد. (ولایحض علی طعام المسکین) این کسی است که برای اطعام مساکین و تغذیه مردم گرسنه ترغیبی ندارد؛ یعنی اول انسانیتش را از دست داده، آدمی که انسانیت را از دست بدهد، قهراً اسلامیت را هم پیش از این از دست داده، یعنی دیگر یک انسان طبیعی نیست یک انسان مسخ شده است، [۱۸] این گونه افراد با کفر ورزیدن و مخالفت با دعوت پیامبر (ص) نامه قلبشان لاک و مهر می‌شود و دلهاشان تأثیرپذیری را از دست می‌دهد. [۱۹] (ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم) (بقره/۷).

معنی شناسی تربیت

جاودانگی و همه زمانی بودن درک‌ها و گرایش‌های فطری، اساس انسانیت و تحقق دهنده معنای آن است. [۲۰] که:

(اصل لغت تربیت، اگر به کار برده می‌شود چه آگاهانه و چه غیرآگاهانه بر همین اساس است، چون تربیت یعنی رشد دادن و پرورش دادن و این مبنی بر قبول کردن یک سلسله استعدادها و

یک سلسله ویژگی‌ها در انسان است.) [۲۱] (اگر استعدادی در یک شیء نیست بدیهی است که آن

چیزی که نیست و وجود ندارد، نمی‌شود آن را پرورش داد.) [۲۲]

(ولی با پذیرش فطرت، انسانیت، تربیت و تکامل انسانیت، معنی پیدا می‌کند.) [۲۳]

استاد بر اساس چنین تحلیلی، تبیین ارزش‌ها و تکامل را در فلسفه‌های مادی، اعم از

اگزیستانسیالیسم و کمونیسم به نقد می‌کشد و می‌گوید:

(اگزیستانسیالیست‌ها که واقعیت قابل تحصیل را سود مادی می‌دانند و دنبال نمودن غیر آن را

نامعقول می‌شمارند و در عین حال ارزش‌ها را اشیاء آفریدنی دانسته‌اند و نه واقعیت‌های کشف

کردنی، مقصودشان یقیناً ایجاد واقعیت‌های معنوی نیست، زیرا آنها منکر واقعیت داشتن

معنویات‌اند، بنابراین مقصود از (آفریدن ارزش‌ها) اعتبار ارزش است در عدالت [مثلاً] که نقطه

مقابل ظلم می‌باشد تا آن را به عنوان هدف بشناسد و این شبیه پرستش موجود دست ساز خود

است که بت پرست‌ها انجام می‌دادند، در صورتی که هدف باید چیزی باشد که در مرحله بالاتر

قرار دارد و انسان تلاش می‌کند که به آن برسد.) [۲۴]

مارکسیست‌ها اخلاق را بازتاب ابزار کار می‌شمارند و چون ابزار کار در حال تکامل است، پس

اخلاق نیز در مسیر تکامل قرار دارد و این نامگذاری بیش نیست و حکایت از تکامل چیزی ندارد،

بلکه بر اساس این دیدگاه، با از بین رفتن ابزاری، اخلاقی نسخ می‌شود و به جای آن چیز دیگری

می‌آید و این با سقوط اخلاق نیز سازگار است.) [۲۵]

واقعیت ملکات اخلاقی

استاد، فطریات را استعدادهایی می‌داند که در انسان بدوی وحشی، هنوز خواب هستند، [۲۶] و اگر وارد حوزه تصور گردند، بدون نیازی به دلیل و استدلال به صورت فطری مورد تصدیق قرار می‌گیرند. [۲۷] همین استعدادها وقتی تربیت می‌یابند [۲۸] تبدیل به خوی‌ها و خصلت‌های اکتسابی می‌شوند.

واقعیت خوی، عادت و ملکات که محصول تربیت است در کلام استاد با نوعی از تردید همراه است. ایشان پس از اشاره به سخن ارسطو که ملکات را کیفیات نفسانی نه چندان قابل تعریف می‌داند، و سخن افلاطون و سقراط که تنها علم و آموزش را در امر اصلاح کافی می‌داند، می‌فرماید:

(در اینجا، نظریه دیگری هم می‌شود ابراز کرد که به نوعی جمع بین نظریه ارسطو و افلاطون است، و آن این است که ملکات، ازدیاد علم است؛ علم مراتبی دارد، یعنی این چیزی که ما در شعور آگاهمان به آن علم می‌گوییم، یک درجه‌ای از علم است، انسان وقتی زیاد ممارست می‌کند بر یک چیز، ملکه می‌شود، آن علم است که رسوخ بیشتر پیدا کرده است. علامه طباطبایی بر این مطلب

تأکید دارد.) [۲۹]

بر اساس این سخن استاد، تربیت در حقیقت تلاشی است در جهت افزایش ممارست که افزایش آگاهی را در پی دارد، مرتبه بالای چنین آگاهی، خوی، عادت و ملکه نامیده می‌شود.

اهداف و مبانی تربیت

شناسایی و شناساندن هدف تربیت، از سرفصل‌های عمده فلسفه آموزش و پرورش [۳۰] و از عوامل هدایت کننده اقدامات تربیتی به حساب می‌آید.

شهید مطهری، ضمن طرح اهداف حقیقی و خیالی زندگی به این نتیجه می‌رسد که آخرین هدف و آرمان اصلی در اسلام جز خدا چیزی دیگری نیست [۳۱]، سایر هدف‌ها زائیده این هدف [۳۲] و هر کدام منزلی از منازل است نه سر منزل، لذا عبادت هم، چنین است، قرآن می‌فرماید: [۳۳]

(اقم الصلوة لذكری) (طه/۱۴)

نماز را برای یاد و ذکر من به پا دار.

استاد تمام هدفگیری‌های صحنه زندگی را، بازتاب خداجویی می‌شناسد. جهت توضیح هر چه بیشتر مطلب، پاسخ ایشان را به این پرسش که چرا انسان تنوع طلب است می‌خوانیم:

(تحلیل صحیح این مطلب این است که انسان اگر به آن چیزی که مطلوب حقیقی و واقعی او است برسد آرام می‌گیرد. سرگردانی انسان، ناشی از این است که آن حقیقت را به صورت مبهم می‌خواهد و برای او تلاش می‌کند. به یک چیز می‌رسد خیال می‌کند این، همان است، ولی یک مدتی که از نزدیک او را بو می‌کند، فطرتش او را رد می‌کند، می‌رود سراغ چیز دیگر این است که قرآن می‌فرماید: (الذین آمنوا و تطمئنّ قلوبهم بذكر الله ألا بذكر الله تطمئنّ القلوب) (رعد/۲۸)، یعنی تنها با یاد خدا دلها آرام می‌گیرد.) [۳۴]

ایشان یاد خدا را هدفی می‌شناسد که با آبیاری آن، تعقل و احساسات نیز رو به رشد می‌گذارند [۳۵] و با کسب درجات قرب پروردگار، علم، قدرت، حیات، اراده، مشیت و نفوذ نیز تکامل پیدا می‌کنند. [۳۶]

بیاد خدا همان گونه که هدف اساسی تربیت قرآنی شمرده شده است، اساسی ترین پایه و مبنای نظام تربیتی دین نیز به حساب می‌آید، زیرا در تعریف مبانی تربیت آمده است: (منظور از مبانی آموزش و پرورش، پایه‌های اساسی است که آموزش و پرورش بر آنها استوار می‌شود.) [۳۷]

آموزش و پرورش دارای چهار پایه یا عامل اساسی است که هم از آنها اثر می‌پذیرد و هم در آنها اثر می‌گذارد، این چهار پایه عبارتند از: مبانی روان‌شناسی، مبانی اجتماعی، مبانی فلسفی و مبانی اجتماعی. [۳۸]

بر اساس دو تعبیر بالا، مبناها و فعالیت‌های تربیتی، دارای رابطه زیربنایی و روبنایی و تأثیر و تأثر متقابل می‌باشند.

درمبانی تربیتی مورد قبول استاد که عبارتند از: حس کرامت، حس حقیقت‌جویی، وجدان جمعی و خداخواهی، دو ویژگی یاد شده به صورت روشن قابل مطالعه هستند و نقش زیربنایی آنها در شکل‌گیری نظام و اقدام تربیتی و نیز تأثیر و تأثر متقابل بین آنها و فعالیت‌های پرورشی، تردید ناپذیر است. این مبانی در نگاه اول، متفاوت و با ماهیت‌هایی روان‌شناختی، فلسفی و جامعه

شناختی به نظر می‌آیند، ولی با دقتی، مطالعه کننده باور می‌کند که تمام آنها ماهیت روان شناختی دارند و در نهایت به یک اصل پایه‌ای برمی‌گردند که خداگرایی باشد.

انسان و حس کرامت

استاد، حس کرامت را پایه، محور و توجیه کننده ارزش‌های اخلاقی می‌شناسد [۳۹] و براین باور است که (شرافت) و (کرامت) ذاتی انسان است و ناآگاهانه آن کرامت را احساس می‌کند و بعد در میان کارها و ملکات احساس می‌کند که این کار با آن شرافت متناسب هست یا نه، وقتی احساس تناسب و هماهنگی می‌کند آن را خیر و فضیلت می‌شمرد، و وقتی آن را بر خلاف آن کرامت می‌یابد آن را رذیلت می‌داند. [۴۰]

قرآن با صراحت می‌گوید: (و لقد کرمنا بنی آدم)

(مقصود این است که ما در خلقت و آفرینش، او را مکرم قرار دادیم؛ یعنی این کرامت و شرافت و بزرگواری را در سرشت و آفرینش او قرار دادیم.) [۴۱]

(اسلام وقتی که می‌خواهد انسان را به اخلاق نیک فرا خواند، او را به یک نوع درون‌نگری دعوت می‌کند تا حقیقت وجودی خود را کشف کند، آن‌گاه احساس کند که پستی با جوهر وجود او

سازگار نیست و براساس چنین درکی کارهای بایسته و انجام دادنی را از کارهای نبایسته بازشناسد و این است معنی (و نفس و ماسواها. فألهمها فجورها و تقواها) (شمس/۷) [۴۲]

در زمینه ناسازگاری بعد ملکوتی انسان که احساس کرامت را در متن خود دارد با رذیلت‌ها، و سازگاری آن با فضیلت‌ها می‌نویسد:

(به آن خود توجه کردن، یعنی حقیقت انسانیت خویش را دریافتن و شهود کردن. وقتی انسان به او توجه می‌کند، آن را به عنوان محض حقیقت در می‌یابد، چون جوهر او جوهر حقیقت است و با باطل و ضد حقیقت‌ها و پوچ‌ها و عدم‌ها ناسازگار است، او با راستی سازگار است، چون راستی حقیقت است و دروغ، چون پوچی و بی‌حقیقتی است، با او ناسازگار است او از سنخ قدرت و ملکوت است، پس با عجز و ضعف و زبونی ناسازگار است؛ از سنخ علم است، با جهل ناسازگار است؛ از سنخ نور است باظلمت ناسازگار است؛ از سنخ حریت و آزادگی است پس با ضد آزادی ها و ذلت و با بردگی اعم از اینکه بخواهد برده انسان دیگری باشد یا برده شهواتش که با خود اوست، ناسازگار است، از سنخ قداست یعنی تجرد و ماورای خاکی بودن است، با آلودگی‌های خاکی و طبیعی که انسان بخواهد اسیر طبیعت باشد، ناسازگار است.) [۴۳]

وی بر اساس داده‌های قرآن بر این مطلب نیز تأکید دارد که انسان‌ها حتی مؤمنان به جای توجه به خود و دست‌یابی به تکامل، در معرض خطر خودباختگی قرار دارند:

(قل إنّ الخاسرین الذین خسروا أنفسهم) (زمر/۱۵)

بگو زیان کاران حقیقی کسانی هستند که خود را زیان کرده‌اند.

منشأین خودباختگی، خود فراموشی است که از فراموش گرفتن خدا سرچشمه می‌گیرد، قرآن می‌فرماید:

(ولاتکونوا کالذین نسوا اللّٰه فانساھم أنفسهم) (حشر/۱۹)

نباشید چون آنها که خدا را فراموش کردند، پس آن گاه خداوند آنها را به فراموش کردن از خودشان واداشت.

اگر انسان خیال کند که خودِ واقعی‌اش را دریافته است بدون اینکه خدا را دریافته باشد اشتباه کرده، این از اصول معارف قرآن است [۴۴]، همیشه خود را گم کردن، عکس العمل قهری خدا را گم کردن است. [۴۵]

حسّ حقیقت جویی

حس حقیقت جویی یکی دیگر از خواسته‌های فطری و پایه‌های بنای تکامل و رشد شخصیت انسان است.

استاد مطهری، این حس را منشأ پیدایش علم و فلسفه می‌شناسد [۴۶] و (گویا) انتقال از علت به معلول را نیز از جلوه‌های حس حقیقت جویی می‌داند که بر اساس آن انسان در جست‌وجوی خدا برآمده و از علت‌ها به علّة العلل رسیده است. [۴۷] انسان با مطالعه طبیعت که مورد سفارش قرآن است به اداره هستی و طبیعت از سوی نیروهای مافوق طبیعت ایمان پیدا می‌کند. [۴۸] و از راه خواندن کتاب خلقت به شناخت خداوند نایل می‌گردد. [۴۹] البته در صورتی که خرد انسان از

امور حسی، وهمی، خیالی و تعصّب‌ها رهایی یافته و به صفای لازم رسیده باشد. [۵۰]

(إنّ فی خلق السموات و الأرض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الا للباب)

در خلقت آسمان و زمین، در مشاهده همین پیکر عالم و پوسته و قشر عالم، نشانه‌ها و دلایلی بر روح عالم و لبّ هستی است، ولی برای کسانی که خود دارای اندیشه باشند.

(الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الأرض ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار) (آل عمران/ ۱۹۱ و ۱۹۰)

آن کسانی که خدا را در دل خود یاد می‌کنند، در اندیشه خود با خدای عالم و مرکز و روح عالم ارتباط پیدا می‌کند، در همه حال در یاد او هستند، در حالی که ایستاده‌اند و در حالی که نشسته‌اند، در حال آسایش و در حال سختی، در همه حال، در نظام عالم فکر می‌کنند؛ می‌رسند به آنجا که به حرکت غایی و تسخیر موجودات پی می‌برند و می‌فهمند که عبث نیست، خودشان عبث آفریده نشده‌اند، قیامت و رسیدن نتیجه اعمالی در کار هست. [۵۱]

قرآن مسائلی را به عنوان موضوع تفکر پیشنهاد می‌کند که نتیجه مطالعه آنها علوم طبیعی، ریاضی، زیستی، تاریخی و غیر آن است:

(إن فی خلق السموات و الأرض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التي تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما أنزل الله من السماء من ماء فأحیا به الأرض بعد موتها و بثّ فیها من کلّ دابّة و تصریف الرياح و السحاب المسخرّ بین السماء و الأرض لآیات لقوم یعقلون) (بقره/ ۱۶۴)

در آفرینش آسمان‌ها و زمین، در گردش شب و روز، در حرکت کشتی بر روی آب، آمدن باران، حیوانات روی زمین، بادها و ابرها، در همه اینها نشانه‌های قدرت و حکمت پروردگار است و شناخت نظام آنها انسان را به توحید نزدیک می‌کند. [۵۲]

خلاصه سخن اینکه از نردبان حس حقیقت جویی و موضوعات قابل مطالعه در رابطه با آن، می‌توان به غیب و توحید رسید؛ پس بایستی با چنین هدف‌گیری به استفاده از آن پرداخت.

وجدان عمومی

استاد مطهری وجدان عمومی را نیز یکی از مبانی اخلاقی و تربیتی اسلام می‌داند [۵۳] که نه تنها در قالب انسان دوستی که در قالب دوستی اشیاء ظهور پیدا می‌کند.

از نگاه شهید مطهری انسان، موجودی دارای مراتب است، در درجه عالی خود بالاتر از فرشته است و با دیگران تزاومی ندارد، ولی در درجات دانی و طبیعی خود به حکم تزاومی که در طبیعت هست هر (منی) به بقاء خود می‌اندیشد و به انحصار طلبی و استثمار روی می‌آورد، [۵۴] در بعضی از درجات، نفوس در مرتبه حیوانی‌اند و جز وسوسه‌های شیطانی چیزی در آنها نیست [۵۵] (انّ النفس لأثارة بالسوء) (یوسف/۵۳)، وظیفه این است که دیوار (من) طبیعی باید شکسته شود، [۵۶] البته این بدان معنی نیست که به بهانه خداخواهی نیازهای طبیعی نادیده گرفته شوند و گرنه چنین محرومیتی [عقده ایجاد می‌کند] نوعی از انفجار را در پی دارد که به وسیله آن، نیروهای ذخیره شده در قالب فسق ظاهر می‌گردند. [۵۷]

خروج از (من) طبیعی مراتبی دارد، تشکیل خانواده، (من) قبیله‌ای، (من) قومی، سه مرتبه از مراتب خروج از (من) فردی است، با خروج از من قومی انسان به من انسان دوستی می‌رسد که نتیجه آن خدمت به همه انسان‌ها و دوری از خیانت به آنها خواهد بود. از این هم می‌توان جلوتر رفت که نام آن حق پرستی و خداپرستی است. [۵۸]

استاد، در جایی دیگر، از مراتب انسان دوستی یاد می‌کند که بالاترین مرتبه آن در وجود پیامبران قابل مطالعه می‌باشد که تفاوت عمیقی با انسان دوستی سایر انسان‌ها دارد و از خداجویی و اوج‌گیری به سوی او سرچشمه می‌گیرد:

(هر پیامبر در ابتدا درد خدا دارد، به سوی او اوج می‌گیرد و بالا می‌رود و از آن سیراب می‌شود، پس از آن درد خلق پیدا می‌کند، درد خلق یک پیامبر با درد خلق یک به اصطلاح روشنفکر متفاوت است، از آن جهت که درد یک روشنفکر، یک عاطفه ساده بشری است، یک انفعال و تأثر است اما درد یک پیامبر با هیچ یک از آنها شباهت ندارد، همچنان که نوع خودآگاهی خلقی آنها نیز متفاوت است، آتشی که در جان یک پیامبر شعله می‌کشد، آتش دیگر است.

درست است که پیامبر بیش از هر کس دیگر بسط شخصیت پیدا می‌کند، نه تنها جانش با جان‌ها یکی می‌شود و همه را در بر می‌گیرد که با جهان یکی می‌شود و درست است که از غم انسان‌ها رنج می‌برد:

(لقد جاءکم رسول من أنفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم) (توبه/۱۲۸)
رسولی شما را آمده است که سختی‌های شما بر او گران است، برای نجات شما حرص می‌ورزد.

تا جایی که گویی می‌خواست از شدت اندوه جان دهد به خاطر اینکه آنها ایمان نمی‌آوردند.
(فلعلک باخع نفسک الا یكونوا مؤمنین) (شعراء/۳) اما اینها را نباید به یک ترحم، رقت قلب، دلسوزی ساده، نازکدلی و همدلی در سطح همدلی مردم خوش قلب، حمل کرد. پیامبر از آن جهت که بشر است در آغاز کار و سلوک خود، همه مزایای بشری را در رنگ و شکل سایر بشرها

دارد، اما پس از آن که وجودش یکسره مشتعل به شعله الهی گشت، همه اینها رنگ و صبغه دیگری می‌گیرد؛ رنگ و صبغه الهی. [۵۹]

به هر حال از نظر قرآن باید (من) انسانی توسعه یابد و تکامل پیدا کند و انسان از خود پرستی رهیده به حق پرستی برسد و به اصول انسانیت توجه کند نه به فرد، قرآن خطاب به مسلمین می‌فرماید:

(یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شن آن قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی) (مائده/۸)

برای خدا قیام کنید و شهادت را از روی عدالت بدهید، دشمنی با مردمی (کفار) شما را وادار نکند به اینکه عدالت را رعایت نکنید. عدالت پیشه کنید که به تقوا نزدیک است.

چون عدالت، یک اصل انسانی بلکه جهانی است و انسان حق پرست نمی‌تواند ظالم باشد حتی نسبت به کافر. می‌توان با کافر برخورد دوستانه داشت و خیرخواه او بود، به او احسان کرد، البته مشروط به اینکه این احسان، اسائه به انسانیت نباشد:

(لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم أن تبرؤهم و تقسطوا إلیهم إن الله یحبّ المقسطین) (ممتحنه/۸)

خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در اثر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند، چرا که خداوند، عدالت پیشگان را دوست دارد.

[۶۰]

حس خداجویی

بر اساس آنچه که در توضیح مبانی قبلی مطرح گردید، ارزش‌های انسانی، رشد حقیقی حس حقیقت جویی و توسعه (من) انسان، همه به گونه‌ای با حسّ خداگرایی گره خورده‌اند. بنابراین، این نتیجه‌گیری استاد طبیعی می‌نماید که می‌نویسد:

(در اصول تربیتی، آن ریشه اصلی که باید آن را آبیاری کرد همان اعتقاد به خداست، و در پرتو اعتقاد به خدا، هم باید احساسات نوع دوستانه را تقویت کرد و هم حس زیبایی را پرورش داد، هم اعتقاد به عقل مستقل از بدن را.) [۶۱]

(انسانیت اگر بنا شود روی اصل پایداری بنا شود، باید روی اصل توحید ساخته گردد انسانیت از خداشناسی نمی‌تواند جدا گردد، یا خداشناسی است یا سقوط در حیوانیت قرآن کریم مثلی ذکر می‌کند:

(ألم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي أكلها كل حين باذن ربها) و مثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الأرض ما لها من قرار) (ابراهيم/۲۵۰۲۴)

آیا ندانستی که چگونه خدا کلمه پاکیزه را به درخت زیبایی تشبیه کرده است که اصل ساقه آن برقرار باشد و شاخه‌های آن به آسمان، و به اذن پروردگارش همه وقت بار و ثمره خوردنی دهد و کلمه پلید به درخت خبیثی می‌ماند که ریشه در عمق زمین ندارد و قراری برای آن نیست.

این مثل درباره کسانی است که درخت خداشناسی در زمین روحشان روئیده باشد، شاخه های این درخت عبارت است از اعتقاد به نبوت و ولایت و وجود ادیان و راهنمایان الهی و همچنین اعتقاد به حقانیت جهان و اینکه جهان به حق و عدالت برپاست، اجر نیکوکاران ضایع نمی گردد و کیفر بدکاران به آنها خواهد رسید میوه های این درخت، شرافت، کرامت، عفت، تقوا، احسان، گذشت، خدمت، فداکاری، رضایت، آرامش قلب، اطمینان و سعادت است.

[در رابطه با مثل دوم] راستی همین طور است؛ احياناً دیده می شود که افرادی را به نام حمایت از نژاد و قومیت یا حمایت از یک مسلک و عقیده اجتماعی، تحت تأثیر پاره ای از تلقینات قرار می دهد اما همین که همین افراد فرصتی پیدا می کنند و با خود می اندیشند، نمی توانند منطقی برای عمل خود بیابند، با اندک تأمل، مانند ابری که به سرعت خود را وا می گذارد، از صفحه روحش محو و نابود می گردد. [۶۲]

و از این رو، پیامبر (ص) حساس ترین نقطه های قلب مردم را با عقیده توحید (لا اله الا الله) اشغال کرد و تکوین و تربیت امت عظیم و مقتدر را بر این اساس به وجود آورد. [۶۳]

راهکارها در تربیت قرآنی

در پرتو مباحث کلی استاد درباره تربیت انسان، دو نتیجه به دست می آید:

۱. ساختار روحی انسان هنگام آفرینش، هویت اشاره ای هستی و انسان، بعثت انبیاء و نزول وحی، همصدا و همسو، تکامل و تربیت انسان را می طلبند.

۲. انسان در بعد روحی و ملکوتی خود، استعدادهایی نهفته و قابل رشد و پرورش دارد که

عمده ترین آنها عبارتند از: استعداد عقلانی، حس پرستش و خداجویی و

گرایش های اخلاقی.

علاوه بر سه عنصر عقل، حس پرستش و گرایش های اخلاقی، عنصر اراده و تقویت آن از طریق

ایمان، تقوا و تزکیه، دارای اهمیت است.

دلیل تکیه استاد بر تقویت و تربیت اراده این است که هر نوع موفقیتی در مسیر تکامل و رشد، در

گرو تقویت اراده می باشد و به همین دلیل خود استاد می گوید:

(پایه اخلاق این است که اراده انسان قوی و نیرومند باشد، یعنی اراده انسان بر شهوتش حکومت

بکند، بر عادتش حکومت بکند و بر طبعش غالب باشد). [۶۴]

از سخنان استاد چنین برمی آید که دیدگاه جزئی و عملی قرآن را در زمینه تربیت، در سه محور

کلی قابل پیگیری می داند که عبارتند از:

۱. شرایط تربیت،

۲. عوامل تربیت،

۳. اصل رشد هماهنگ استعدادها، که هر یک نقش ویژه ای در موفقیت روش تربیتی متکی به وحی

دارند.

۱. شرایط تربیت

مقصود استاد از شرایط تربیت، عوامل تربیت نیست، بلکه مقصود از شرایط، عناصری هستند که زمینه‌ها را هموار می‌سازند تا عوامل تأثیرگذار شوند. از آنجا که موانع متعددی در مسیر تربیت قرار دارد، مبارزه با موانع و فراهم ساختن زمینه‌ها و بازداشتن نیروها از طغیان ضروری است. [۶۵] سلامت جسم از دیگر شرایط تربیت و رشد روحی است. [۶۶] و سومین شرط از نگاه استاد، امنیت است، یعنی انسان اگر نسبت به حیات و لوازم و وسائل خویش احساس امنیت داشت و تحت تعلیم و تربیت قرار گرفت، رشد می‌کند. [۶۷]

ایشان نیازی نمی‌بیند که وارد بحث گسترده درباره سه شرط یاد شده گردد، ولی چهارمین شرط، یعنی آزادی را با عنایت و حوصله بیشتری مورد توجه قرار داده است و معتقد است که هرگاه آزادی وجود نداشته باشد، عوامل رشد و امنیت، تأثیری در تربیت نخواهند داشت. [۶۸] آن‌گاه با تقسیم آزادی به آزادی اجتماعی و آزادی معنوی [در مقابل اسارت اجتماعی و اسارت معنوی] می‌نویسد:

(آزادی اجتماعی عبارت است از اینکه سایر افراد اجتماع مانع رشد و تکامل انسان نباشند و استثمارش نمایند و قوای فکری و جسمی او را در جهت منافع خودشان به کار نگیرند. از نظر قرآن یکی از هدف‌های انبیا این بوده است که به بشر، آزادی اجتماعی بدهند و افراد را از اسارت و بندگی یکدیگر نجات بدهند. یکی از حماسه‌های قرآنی همین موضوع آزادی اجتماعی است که می‌فرماید:

(قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله) (آل عمران/۶۴)

ای پیغمبر به این کسانی که مدعی پیروی از کتاب‌های آسمانی گذشته هستند بگو: بیاید همه ما جمع شویم دور یک کلمه، زیر یک پرچم، آن پرچم دو جمله بیشتر ندارد، یک جمله‌اش این است: در مقام پرستش، جز خدای یگانه چیزی را پرستش نکنیم جمله دوم: اینکه هیچ کدام از ما، دیگری را بنده و برده خودش نداند. [۶۹]

شهید مطهری این پرسش را که چرا برده انسان بودن مانع تکامل است و بندگی خداوند این پی‌آمد را ندارد، این گونه پاسخ می‌دهد:

(انسان‌ها هر کدام مدار و مسیری دارند و مطلوب‌ها و نیازها و نقص‌هایی که باید مرتفع کنند. اگر کسی بنده دیگری می‌شود به این معنی است که به مدار و مسیر او، وارد می‌شود و آزاد نیست که به حرکت تکاملی خود ادامه دهد. اما خداوند نه مدار دارد و نه نیاز و به همه مدارها احاطه دارد، بنده او شدن یعنی در مدار واقعی حرکت کردن و از او مدد و نیرو گرفتن: (ایاک نعبد و ایاک نستعین) برای ادامه سیر تکاملی، خدا غایت همه کمالات است، یعنی سیر تکاملی با اینکه راه غیرمتمنایی است مقصد دارد و خدا مقصد کل است، در بند بودن یک شیء متکامل، در بند آن مقصد کمالی خودش بودن است نه در بند ناخود بودن، یعنی یک شیء از نقص به کمال حرکت می‌کند نه از خود به ناخود.

مسیر الی الله عبارت است از حرکت از خود به سوی خود (و نحن اقرب الیه منکم) از خود شما به شما نزدیک ترم، برای شما خود واقعی شما هستم، رابطه خدا با انسان رابطه خود عالی با خود دانی تر است، این است که هر چه انسان بیشتر در بند او باشد بیشتر به خود رسیده است و خود واقعی را دریافته است، او را از یاد بردن مساوی است با خود را از دست دادن. [۷۰]

نوع دوم آزادی، از نظر استاد، آزادی معنوی است که بدون آن آزادی اجتماعی میسر و عملی نیست. انسان در معرض اسارت شهوت، خشم، حرص، طمع و هوای نفس است. [۷۱]

(أفرأیت من اتّخذ الهه هواه) (جائیه/۲۳)

دیدنی آن کسی را که بنده هوای نفسش شده است.

و اسارت و حکومت تلقینات محیط، عرف و عادت، سنت ها و عادت های اجتماعی او را تهدید می کند. امام کاظم (ع) به هشام می فرماید:

ثم ذمّ الذین لا یعقلون فقال: (و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما ألفینا علیه آباءنا أولوکان آباؤهم لا یعقلون شیئاً و لایهتدون) (بقره/ ۱۷۰)

خداوند به مذمت گرفته است کسانی را که تعقل نمی کنند و فرموده است: هرگاه گفته می شود به آنان که پیروی کنید از کتابی که خدا فرستاده است، می گویند ما پیرو کیش پدران خود خواهیم بود.

قرآن نکوهش گر کسانی است که اسیر تقلید و پیروی از پدران و گذشتگان هستند و تعقل و تفکر نمی کنند تا خود را از این اسارت آزاد کنند. هدف قرآن از این مذمت، تربیت است. [۷۲]

تأمین این نوع آزادی جزء رسالت پیامبران است. [۷۳] و جز از طریق نبوت، انبیا، دین، ایمان و

کتاب های آسمانی، ممکن نیست. [۷۴]

قرآن در وصف رسول اکرم می فرماید:

(و يضع عليهم إصرهم و الأغلال التي كانت عليهم) (اعراف/۱۵۷)

بار سنگین و غل و زنجیرها که بر آنهاست، از آنها بر می دارد. بار سنگین و زنجیرها، زنجیرهای

هوا و هوس ها و تعصب و تقلیدهاست که بر عقل و روح مردم بوده است. [۷۵]

چنان که برخی از روان شناسان مانند (مزلو) معتقدند:

در همه انسان ها گرایش فطری برای تحقق و کمال خویش وجود دارد و وقتی فرد، شوق تأمین

نیاز به تحقق خود را پیدا می کند که نیاز بدن، نیاز به امنیت، نیاز به محبت و نیاز به احترام، در

مورد او تأمین شده باشد. [۷۶]

۲. عوامل سازنده تربیت

استاد در بحث عوامل تربیت، روی عواملی تکیه دارد که ماهیت دینی داشته و اسلام روی آنها به

عنوان اموری که تأمین کننده رشد بایسته انسان در بعد عقل و اراده هستند، [۷۷] تأکید کرده است.

شهید مطهری قائل به تعدد عوامل تربیت است و آن را برخاسته از تنوع ابعاد شخصیتی قابل رشد

در انسان می داند و تأکید می ورزد که یک عامل نمی تواند غنچه های مختلف وجود انسان را به

شکوفایی برساند. [۷۸]

یکی دیگر از ویژگی‌های مطالعات استاد در بخش شناسایی عوامل برانگیزاننده در جهت رشد انسانیت، این است که همزمان با طرح هر عاملی، تبیین مفهوم، حوزه کاربرد و تعامل آن با دیگر عوامل نیز به مطالعه گرفته می‌شود.

عواملی که ریشه در قرآن دارند و توسط استاد شهید به بحث گرفته شده‌اند، عبارتند از:

الف: تفکر و تربیت

تعقل و تفکر که از عوامل اصلاح و تربیت نفس به حساب آمده، [۷۹] عبارت است از فکر منظم درباره مسائل کلی که در طی آن، انسان از مقدمه‌ای نتیجه‌ای می‌گیرد. [۸۰]

جریان تفکر وقتی ممکن است که علم و آگاهی در کار باشد. [۸۱] اگر انسان تفکر کند و اطلاعاتش ضعیف باشد مثل کارخانه‌ای است که ماده خام ندارد یا ماده خامش کم است یا محصولش کم خواهد بود، تحصیل علم به منزله تحصیل مواد خام است، و تفکر، استنتاج، تجزیه و تحلیل است.

امام کاظم (ع) به هشام می‌فرماید: یا هشام ثمَّ بَيْنَ انْ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ.

پس خداوند به روشنی بیان کرده که خرد آن گاه کارساز است که دانش در کار باشد.

سپس امام به این آیه استدلال می‌نماید:

(و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون) (عنکبوت/۴۳)

و اینها مثلهایی است که برای مردم می‌زنیم و تنها دانشمندان توان تعقل درباره آنها را دارند. [۸۲]

علم آموزی که ریشه در فطرت و حس حقیقت جویی دارد، مورد عنایت قرآن است و قرآن در نخستین آیاتی که به پیغمبر وحی شده از تعلیم انسان سخن می گوید: (الذی علم بالقلم. علم الانسان ما لم يعلم) (علق/ ۴ و ۵) و فطرت انسان ها را گواه می گیرد به برتری دانشمندان بر جاهلان: (هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون) (زمر/ ۹) و پیامبر(ص) را به عنوان معلم قرآن و حکمت، به بشر معرفی می نماید (هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة) (جمعه/ ۲)

تحصیل بعض دانش ها واجب عینی است، مانند معرفت خدا، ملائکه، کتب آسمانی و دانش هایی که مقدمه ایمان یا از شرایط ایمان است، یا از باب مقدمه واجب، واجب است، مانند علم اخلاق که مقدمه تزکیه است. آن گاه که واجب های کفایی همچون پزشکی، تجارت و... را در نظر بگیریم دایره دانش هایی که باید فرا گرفته شوند توسعه پیدا می کند.

هدف معلم باید این باشد که قدرت ابتکار و تفکر را در متعلم زنده نماید. [۸۳]

(علی(ع) می فرماید: العلم علمان، علم مطبوع، و علم مسموع، و لاینفع المسموع اذا لم یکن المطبوع.) [۸۴]

علم مطبوع یعنی آن علمی که از طبیعت و سرشت انسان سرچشمه می گیرد، علمی که انسان از دیگری یاد نگرفته و معلوم است که همان قوه ابتکار شخص است. [۸۵]

دانش و آگاهی‌های مربوط به حوزه‌های مختلف، وقتی زمینه‌ساز ابتکار و تعقل است که عقل و خرد آزاد و رها از قید و بندهای روحی و خصلتی، وجود داشته باشد و گرنه حرکت تکاملی وابسته به تعقل شکل نخواهد گرفت. شهید مطهری زمینه‌ها و پیامد اسارت عقل را همراه با عوامل رهایی عقل و حوزه‌های کار برد آن، در پرتو هدایت قرآن این گونه مورد مطالعه قرار داده است:

(بین دل که کانون احساسات و عواطف است و عقل که کانون مشاعر و ادراکات است ارتباط و پیوستگی برقرار است. از دل، محبت و آرزو و میل و عاطفه برمی‌خیزد، و از عقل، فکر و منطق و استدلال سر می‌زند. اگر بخواهیم عقل را در کار فکر و منطق آزاد بگذاریم، باید میل‌ها و عواطف نیک و بد خود را تحت نظر بگیریم.) [۸۶]

عمل که حوزه و منطقه احساسات، تمایلات و شهوات است، در دایره عقل عملی قرار دارد، به همین دلیل وقتی این امور از اعتدال خارج می‌شوند در برابر فرمان عقل، فرمان می‌دهند و برای ندای عقل حکم پارازیت را پیدا می‌کنند، [۸۷] و در مرکز دستگاه تشخیص، بینش و تدبیر بشر، یعنی نیروی عقل، اختلال به وجود می‌آورند. بر این اساس، این امور به عنوان بزرگ‌ترین دشمن شناخته شده‌اند، زیرا به مرکزی دسترسی دارند و آن را خراب می‌کنند که هیچ دشمنی به آن دسترسی ندارد. [۸۸]

از سوی نیروی خیال که پیرو تمایلات و آرزوهای پنهان در ضمیر انسان است، هر چیز را آن گونه زینت می‌دهد و نقاشی می‌کند که مطابق آرزوهای انسان باشد و زمینه سرگرمی او را فراهم آورد، [۸۹] قرآن می‌فرماید:

(زین للناس حبّ الشهوات من النساء و البنین و القناطر المقتطّرة من الذهب و الفضّة و الخیل المسوّمة و الأنعام و الحرث ذلك متاع الحیاء الدنیا) (آل عمران/۱۴)

در این آیه از امور مورد علاقه آدمی در دنیا نام برده شده: زن و فرزند، پول انباشته طلا و نقره، اسب های عالی، چهارپایان و کشت و زرع. آیه دلخوشی، سرگرمی و راضی بودن به این امور و غفلت کردن از ماورای اینها را مورد مذمت قرار می دهد، این علایق، توجه آنها را به خود گرفته اند، آنها خیال می کنند دوست داشتنی غیر از اینها نیست، حد فکر و سطح بینش اینها تا این اندازه است (ذلک مبلغهم من العلم) (نجم/۳۰) آن چیزی که مذموم است، سرگرم شدن به این امور و غافل ماندن از خدا و آخرت، توقف بر دنیا و پایین بودن سطح فکر است. [۹۰]

قرآن می گوید: (عده ای چشم دارند و نمی بینند، گوش دارند و نمی شنوند، دل دارند و فهم نمی کنند) مقصود این است که در آنها حالات و صفاتی روحی موجود است که اثر عقل و دانش را در آنها خنثی کرده است، در آنها میل به تقلید از روش پدران و مادران است، تعصب و حمیت و لجاج دارند، منافع مادی و مطامع دنیوی شان به آنها اجازه نمی دهد که در برابر حق تسلیم شوند. [۹۱]

البته قرآن این واقعیت را قبول دارد که عقل در بند زندان تمایلات و خیالات نیز روشنایی دارد و گاه گاهی با پرتوی از خود، فضای زندگی اهل باطل را روشن می کند، ولی این روشنایی بسیار گذراست: (مثلهم کمثل الذی استوفد ناراً) (بقره/۱۷) مثل اینان مثل آن مردمی است که در بیابان

هیچ وسیله روشنایی ندارند، آتشی را روشن می‌کنند تا سود ببرند، ناگهان بادی می‌وزد و آن را خاموش می‌کند.

منظور از آتش و نور همان نقشه های فریبکارانه گروه پیروان باطل است، نه نور حق. فکر انسان [گمراه] هر چه باشد برای او نور و روشنایی است و او را چند قدمی جلو می‌برد، ولی دوام ندارد، در عین اینکه مختصر است و روشنایی کمی دارد به سرعت خاموش می‌شود و آنها در تاریکی می‌مانند: (ذهب الله بنورهم و تركهم فی ظلمات لا یبصرون). [۹۲]

(اسارت عقل به این است که خواهش‌های دل طغیان کند و زنجیرهایی از هوا و هوس‌ها، از تعصب و تقلیدها، برای آن بسازد، قرآن در وصف رسول اکرم می‌فرماید: (... و یضع عنهم إصرهم و الأغلال التي كانت علیهم) (اعراف/۱۵۷)، بار سنگین و زنجیرها که بر آنهاست از آنها بر می‌دارد، این بار سنگین و زنجیرها همان هاست که بر عقل و روح مردم بوده است و دست توانای رسول خدا آنها را برداشت). [۹۳]

(قرآن اساسش بر مذمت کسانی است که اسیر تقلید و پیروی از آباء و گذشتگان هستند و تعقل و تفکر نمی‌کنند تا خودشان را از این اسارت آزاد کنند، هدف قرآن از این مذمت، تربیت است). [۹۴]

استاد بر این باور است که برای آزاد سازی خرد و عقل و رشد تعقل، راه‌ها و عوامل زیر مؤثر و قابل استفاده هستند:

۱. فعالیت و کار: انسان تلاشگر روان سالم دارد و کمتر بر بال خیال سوار می‌شود و کمتر به آرزوهای دور و دراز و نامعقول می‌پردازد. [۹۵]

(گذشته از اینها کار، موجب سرگرمی فکری است، یعنی فکر انسان متوجه اصلاح کار خویش است و این به نوبه خود دو نتیجه دارد؛ یکی اینکه دیگر مجال برای فعالیت قوه خیال و هوس‌های شیطانی باقی نمی‌ماند. دیگر اینکه فکر انسان عادت می‌کند که همواره منظم کار کند، از پریدن از یک شاخه به شاخه دیگر خلاص گردد.) [۹۶]

۲. عبادت: دومین عامل عبادت است که از طریق آن اراده آدمی بر خواهش‌های نفسانی و حیوانی پیروز می‌گردد و بر قوه متخیله خویش ولایت و ربوبیت پیدا می‌کند و آن را برده و مطیع خود می‌سازد به گونه‌ای که دیگر نتواند مزاحم روح باشد، آن‌گاه که طبق سائقه فطری خداخواهی میل بالا کند. [۹۷]

۳. تقوا: تقوا از ماده (وقی) به معنای نگهداری است. اینکه انسان در یک حالی باشد که بتواند خود را نگهداری کند از آنچه نزد خداوند بد است. قرآن می‌گوید: اگر متقی واقعی باشید دو اثر دارد خاصیت دوم تقوا این است که به روشن بینی می‌افزاید (ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً) (انفال/۲۹)

زیرا تقوا صفای روح می‌آورد و آن تیرگی‌هایی را که باعث می‌شود انسان از روشن بینی‌های ویژه‌اش استفاده نکند، از بین می‌برد.) [۹۸]

حوزه‌های تعقل: استاد بر اساس تحقیق معنی شناسانه‌ای درباره واژه (لبّ) که در قالب تعبیر (اولوا الالباب) در قرآن تکرار شده است، می‌فرماید: لبّ به معنی عقل `<"class="aa`

قرآن می‌فرماید:

(ان فی خلق السموات و الأرض و اختلاف الليل و النهار آیات لأولی الالباب)

(آل عمران / ۱۹۰)

یعنی در خلقت آسمان و زمین، در مشاهده همین پیکره عالم و پوسته و قشر عالم، نشانه‌ها و دلایلی برای روح عالم و لبّ و مغز عالم هست، ولی برای کسانی که خودشان دارای لبّ و مغز و هسته هستند (الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الأرض ربّنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار) (آل عمران / ۱۹۱)

آن کسانی که در لبّ خود و مغز و هسته وجودی خود با خدای عالم و مرکز و روح عالم ارتباط پیدا می‌کنند، در همه حال در یاد او هستند، در همه حال در نظام عالم فکر می‌کنند، می‌رسند به آنجا که به حرکت غائی و تسخیری موجودات پی می‌برند و می‌فهمند که عبث نیست، و قیامت و رسیدگی نتیجه اعمالی در کار است. [۹۹]

عقل آزاد در حوزه هایی چند، بایستی به تحلیل و بهره‌گیری از آگاهی‌هایش، برای نتیجه‌گیری تازه تر، بپردازد که یکی از آنها تفکر در نظام عالم است که از طریق آن خدا را بیشتر بشناسد. این هم عبادت است و هم تفکر عملی. [۱۰۰]

انسان در هر مرحله‌ای از مراحل رشد و تعالی باشد از مطالعه هستی بی نیاز نیست، قرآن می‌فرماید:

کسانی که دارای ایمان مطلق که مثل ایمان از پشت پرده است هستند، علائم و نشانه‌هایی برای آنها در آسمان ها و زمین هست، (إنّ فی خلق السموات و الأرض لآیات لقوم یوقنون) (جاثیه/۳)

آنها که به مرتبه یقین رسیده‌اند، یعنی پرده از جلو چشم‌شان برداشته شده است و به مرحله شهود یا مثل شهود دست یافته‌اند، نشانه توحید مورد نیازشان برای آنها وجود دارد؛ در آفرینش آدمیان و انواع حیوانات پراکنده در زمین (و فی خلقکم و ما بیثّ من دابّة آیات لقوم یوقنون) جایه/۴ آنها که اقلّاً عقل‌شان را حفظ نموده‌اند، به مطالعه آیات الهی روی آورند، در رفت و آمد شب و روز، بارانی که به امر الهی از آسمان می‌بارد و زمین مرده را زنده می‌سازد و وزش بادهای [۱۰۱] (و اختلاف اللیل و النهار و ما انزل الله من السماء من رزق فأحیا به الأرض بعد موتها و تصریف الریاح آیات لقوم یعقلون) (جایه/۵)

گاهی انسان خود را به عنوان یک موضوع علمی موضوع تفکر قرار می‌دهد و این جزء تفکر درباره آفرینش است، و گاهی به قصد چیرگی بر سرنوشت و جلوگیری از اسارت در دام محیط به تفکر اخلاقی دست می‌زند و این چیزی است شبیه (محاسبه النفس)، یعنی انسان در شبانه روز فرصتی برای خودش قرار دهد و به خود فرو رفته کارهای گذشته، تصمیم‌های جدید، رفقا و همشین‌ها و مواد مطالعاتی و خلاصه درباره اوضاع و تصمیمات خود و تأثیر تربیتی آنها فکر کند. پیامبر(ص) فرمود: (اذا هممت بأمر فتدبر عاقبته). [۱۰۲]

هرگاه درباره امری تصمیم‌گرفتی نهایت آن را با دقت در نظر بگیر. اساساً لغت (تدبر) از ماده (دبر) است و معنای عاقبت بینی را دارد؛ یعنی تنها چهره کار را نبین و پشت سرکار را ببین. [۱۰۳]

سومین حوزه‌ای که باید عقل در آن به تجزیه و تحلیل بنشیند، سرنوشت و سرگذشت اقوام و ملل گذشته است که در متن قرآن به آن توجه شده است.

قرآن حکایاتی را که مایه‌های آموزشی در آن زیاد است، یادآوری می‌کند [۱۰۴] و می‌فرماید:

(فاقصص القصص لعلمهم يتفكرون) اعراف/۱۷۶

پس این حکایت‌ها را بازگویی تا شاید آنها به تفکر پردازند.

ب: ایمان و تربیت

از نگاه شهید مطهری (علم که مکمل عقل و در واقع عقل اکتسابی می‌باشد، روشنائی است که محیط را روشن می‌کند، انسان می‌فهمد چه می‌کند، می‌فهمد که اگر بخواهد به فلان مقصد برسد،

از اینجا باید برود.) [۱۰۵]

علم میزان توانایی انسان را برای ساختن آینده بالا می‌برد، مشکل این است که انسان چه مطلوبی باید داشته باشد. [۱۰۶]

(البته علم سعی دارد انسان را همان گونه که به جهان آگاهی می‌رساند، به خود آگاهی نیز برساند، علم النفس‌ها چنین وظیفه‌ای بر عهده دارند، اما خود آگاهی‌هایی که علم می‌دهد مرده و بی‌جان

است، شوری در دلها نمی‌افکند و نیروهای خفته انسان را بیدار نمی‌کند.) [۱۰۷]

استاد با چنین تحلیلی می‌خواهد ضمن اثبات بی‌کفایتی رشد عقلی و آگاهی‌های تجربی برای تکامل انسان، ضرورت ایمان را مطرح نماید.

استاد بر این باور است که دعوت به ایمان [یا ایها الذین آمنوا آمنوا] دعوت به کمال است، چون در سایه ایمان، پیوند انسان با حق و حقیقت نهفته است و نفس پیوند انسان با حق از نظر اسلام، کمال است؛ و درعین حال آثاری نیز برای انسان به ارمغان می آورد. [۱۰۸]

ایمان ضمن اینکه منبع امید و رجاء است و توکل و اعتماد و امیدواری می آورد، از آرزوهای شیطانی جلوگیری می کند [۱۰۹] و مؤمن هیچ گاه خود را بی مددکار و بی غمخوار نمی بیند، همیشه در نماز می گوید: (ایاک نعبد و ایاک نستعین)؛ به خواست انسان نیز جهت می دهد و آن را از انحصار مادیات خارج می کند و معنویات را نیز جزء خواست ها قرار می دهد، با در اختیار گرفتن اختیار انسان و سوق دادن او در مسیر حق و اخلاق، ایمان انسان را می سازد، و انسان با نیروی علم، جهان را. [۱۱۰]

ایمان، پشتوانه، زیربنا و منطق تمام اصول اخلاقی، سرسلسله و مبنای همه معنویات: (کرامت، شرافت، تقوا، عفت، امانت، راستی، درستکاری، فداکاری، احسان، صلح، طرفداری از عدالت و...) است، زیرا تمام آنها مغایر با اصل منفعت پرستی و مستلزم یک نوع محرومیت مادی است، و اثر ایمان به خدای عادل حکیم این است که کار خوب و صفت خوب، نزد خدا از بین نمی رود: (ان الله لایضیع أجر المحسنین). [۱۱۱] بنابراین تقوا به معنای خود نگهداری از بدی ها برای خدا [۱۱۲] که عامل تسلط بر نفس و تقویت اراده است [۱۱۳] نیز بر ایمان استوار است.

به همین دلیل قرآن تقوا و رضای الهی را اساس و زیربنای مستحکم شخصیت انسان می شناساند:

(أفمن أسس بنيانه على تقوى من الله و رضوان خير أم من أسس بنيانه على شفاجر ف هار)

توبه/۱۰۹

یعنی آیا آن کس بهتر است که بنای کار خود را بر تقوی و رضای خدا قرار داد، یا آن کس که بنای کار خود را بر لب پرتگاه قرار داده که زیر آن خالی است؛ مشرف به سقوط است. کسی که تکیه گاه اخلاق و شخصیتش غیر خدا باشد، مانند این است که بر پرتگاه مشرف به سقوط گام بر می دارد. [۱۱۴]

با شکل گیری تقوا که دستاورد ایمان [۱۱۵] و تقویت حکمت نظری و وسیله تقویت اراده تشکیل شخصیت انسانی است، در حوزه حکمت و عقل عملی نیز تحول درخور توجهی به وجود می آید، و آن عبارت است از ازمیان رفتن حاکمیت هوا و هوس و افزایش قدرت تشخیص و شناخت نسبت به خود، دوی خود، مفهوم خوب و بد، خیر و شر و راهی که بایستی پیش گرفته شود. [۱۱۶] قرآن در این رابطه می فرماید:

(إن تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً) (انفال/۳۵)

اگر تقوای الهی را پیشه کنید، به شما فرقان و قدرت تمیز می دهد.

در سایه چنین روشن بینی، انسان توفیق محاسبه خود را به دست می آورد که در سخنان استاد وسیله امتیاز انسان از سایر امور تربیت پذیر، قلمداد شده است:

از ویژگی های انسان این است که مربی خارجی برای او کافی نیست و باید خود او نیز مربی خود باشد، دو شخصیت پیدا کند؛ از یک نظر فرمانده باشد و از یک نظر فرمان پذیر، از یک نظر ملامت

کن باشد و از یک نظر ملامت پذیر، براین اساس، قرآن عامل تربیتی ابتکاری محاسبه را پیشنهاد می‌نماید و مراقبت از خویش و محاسبه اعمال خویش را به عنوان کالای پیش فرستاده شده به آخرت، توصیه می‌نماید: [۱۱۷]

(یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله إن الله خبیر بما تعملون)
(حشر/۱۸)

ای اهل ایمان! تقوا پیشه کنید و هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده و از خدا بترسید که همانا خداوند به اعمال شما آگاه است.

(و ما تقدّموا لأنفسکم من خیر تجدوه عندالله) (بقره/۱۱۰)

و هر کار خیری را که برای خود از پیش می‌فرستید، آن را نزد خداوند خواهید یافت.

بر اساس این سخن شهید مطهری، استغفار که مورد توجه جدی قرآن است، به معنای محاسبه نفس و حساب کشیدن از خود است. [۱۱۸]

بحث محاسبه وسعتی به گستردگی بحث استغفار در قرآن پیدا می‌کند.

ج: عمل و تربیت

گرچه استاد، از کار، عبادت، محبت و احسان، به عنوان عوامل متعدد و مستقل، تربیت نام می‌برد، ولی واقعیت این است که کار سازنده، جلوه‌های مختلفی دارد که بارزترین آنها عبادت، محبت و احسان است. بنابراین استاد درحقیقت پس از مطالعه کلی روی عمل، به بحث درباره سازنده ترین مصداق آن سخن گفته است:

استاد کارها را تقسیم می‌کند به مشروع و نامشروع، و سپس پرداختن به کارهای مشروع را خاستگاه اصلی خیالات و در نهایت گناه و فساد می‌شمرد و کارهای مشروع را عامل انواع سازندگی می‌داند.

انسان پیوسته از طبیعت، نیرو می‌گیرد و اگر با به کارگیری مشروع اعضا و جوارح، این انرژی‌ها به مصرف نرسند، تراکم پیدا نموده و در اثر تخیلات نظام گسسته که خود ناشی از بیکاری است، به سر حد انفجار می‌رسند و به همین دلیل از گناهان تعبیر به (فجور) شده است و بیشتر حاکمان، جانی از آب در می‌آیند. [۱۱۹]

از آن جهت که هر عملی، عامل و سازنده هم هست و به موجب ماهیتی که دارد، صورت می‌پذیرد؛ گناه او را به حالت اول باقی نمی‌گذارد، اندیشه آن عمل در روحش پیدا می‌شود، یعنی روحش با عمل، نوعی اتحاد پیدا می‌کند. پس از پایان عمل، اثری از آن در روح باقی می‌ماند و با تکرار عمل، اثر عمیق‌تر می‌شود و به تدریج ماهیت آن حقیقتی را می‌یابد که آن عمل اثر طبیعی اوست. در سوره مطففین آمده است که تراکم اثم‌ها و کسب‌ها سبب تعدی و تکذیب آیات و افسانه پنداشتن آنها می‌شود: [۱۲۰]

(إِذَا تَلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ)
(مطففین/۱۳ تا ۱۴)

زمانی که آیات ما بر او خوانده شود، می‌گوید: اینها افسانه پیشینیان است. چنین نیست که آنها می‌پندارند، بلکه اعمال‌شان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است.

کارهای مشروع، علاوه بر جلوگیری از فساد، سازنده روح و چگونگی انسان نیز هستند. [۱۲۱] از طریق کار که در آن رابطه علی و معلولی و سببی و مسببی ملموس می‌باشد، انسان منطبق فکر کردن را می‌آموزد که عبارت است از تهیه مقدمات برای دسترسی به نتیجه و از اسارت دام خیالات رهایی پیدا می‌نماید. [۱۲۲] در بستر انسان فطری (انسان برخوردار از ارزش‌های عالی به صورت بالقوه در هنگام تولد) باعمل انسان مکتسب که هماهنگ با ارزش‌های فطری است، شکل می‌گیرد. [۱۲۳]

د: عبادت و تربیت

عبادت همان عمل است، منتهی با روح خدا خواهی. به دلیل همین ویژگی، هویت و آثار تربیتی ویژه خود را دارد و استاد نیز آن را به عنوان عامل مستقل مطرح می‌سازد: نیایش و پرستش یک حس اصیل [۱۲۴] و مظهر تکامل و هدف و آفرینش است: [۱۲۵] (ماخلقت الجنّ والانس الاّ لیعبدون) (ذاریات/۵۶) با این حال به عنوان مقدمه و عامل تربیت نیز مطرح است. [۱۲۶]

عبادت درجاتی دارد، یک درجه اش عبادت به خاطر بهشت است، و یک درجه آن عبادت برای ترس از جهنم است، و بالاترین درجه آن، عبادت به قصد جلب رضایت خداوند است: (و رضوان من الله اکبر) (توبه/۷۲) برای تربیت انسان‌ها، دست کم در آغاز، چاره‌ای جز استفاده از ترس جهنم و رسیدن به بهشت نیست، با استفاده از این راه می‌توان به درجه بالاتر، راه یافت. [۱۲۷]

شهید مطهری در یک بیان اجمالی، سازندگی عبادت را این گونه به تصویر می کشد:

(انسان با پیمون طریق طاعت پروردگار، واقعاً مراتب و درجات قرب پروردگار را طی می کند، یعنی از مرحله حیوانی تا مرحله ملک را می پیماند، این صعود یک امر تشریفاتی و اداری نیست بلکه بالا رفتن بر نردبان وجود است، شدت و قوت و کمال یافتن وجود است که مساوی است با زیارت و استکمال در علم، قدرت، حیات، اراده، مشیت، ازدیاد دایره نفوذ و تصرف و تقرب به خداوند، یعنی واقعاً مراتب و مراحل هستی را طی کردن و به کانون لایتناهی هستی نزدیک شدن.)

[۱۲۸]

این تصور اجمالی از سازندگی عبادت که در آثار استاد به صورت مشروح تبیین شده است، در قالب تقویت آگاهی و تقویت فزاینده اراده قابل دسته بندی است:

از نگاه استاد، انسان در اثر عبادت، بینشی نافذ و روشن پیدا می کند، و بینی خود می گردد: [۱۲۹]

(ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً) (انفال/۲۹)

اگر تقوای الهی را داشته باشید، خداوند مایه تمیز و شناخت برای شما قرار می دهد.

(والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا) (عنکبوت/۶۹)

آنان که در راه ما بکوشند، ما راه های خویش را به آنها می نمایانیم.

روشن بینی ناشی از عبادت، تنها شامل خودبایی نمی شود، بلکه مصداق دیگری نیز دارد که عبارت است از نورانیتی که با آن به عمق عالم و جان عالم می توان راه یافت، نورانیتی که در اشعاری از فخر رازی بدان اشاره شده است:

ترسم بروم، عالم جان نادیده بیرون روم از جهان، جهان نادیده در عالم جان چون روم از عالم تن در عالم تن، عالم جان نادیده

بازشدن چشم دل در دنیا و مشاهده جان عالم به وسیله آن، سبب بینایی انسان در آخرت است و گرنه نایبنا محشور می‌گردد: (و من أعرض عن ذكری فإنّ له معیشتة ضنکاً و نحشره یوم القیامة اعمی). قال ربّ لم حشرتنی اعمی و قد كنت بصیراً. قال كذلك أتتك آیاتنا فنسیتها و كذلك الیوم تنسی) (طه/ ۱۲۶ و ۱۲۴)

کسی که از یاد من اعراض کند گرفتار تنگنای معیشتی می‌شود و ما او را نایبنا محشور می‌کنیم. او می‌گوید چرا مرا نایبنا محشور کردی، در صورتی که در دنیا بینا بودم! خداوند می‌فرماید: آری، چون آیات ما برای هدایت تو آمد و تو آنها را به فراموشی سپردی، امروز هم تو را فراموش خواهند کرد. [۱۳۰]

در پی دستیابی به این دو نوع آگاهی، ایمان که پشتوانه اخلاق و عدالت در حیات اجتماعی و عامل چشم پوشی از منافع شخصی و مادی است، تقویت می‌شود [۱۳۱] و از فرمان‌روایی خواهش‌های نفسانی (نفس اماره) و قوه هوس باز خیال، جلوگیری به عمل می‌آید، زیرا روح

عبادت، یاد خداست که مانع معصیت او به حساب می‌آید. قرآن درباره نماز می‌فرماید:

(ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذكر الله أكبر) (عنکبوت/ ۴۵)

همانا نماز از فحشا و منکر باز می‌دارد و بزرگ تر از این یاد خداست (که نتیجه دیگر نماز است)

و درباره روزه می‌فرماید:

(کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون) (بقره/۱۸۳)

روزه بر شما واجب شده است همان گونه که بر امت های گذشته واجب بود، تا شاید تقوا پیشه کنید.

و درباره هر دو عبادت می فرماید:

(یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوٰة) (بقره/۱۵۳)

ای اهل ایمان! از روزه و نماز یاری بگیرید. [۱۳۲]

عبادت برای این است که حیات ایمانی انسان تجدید بشود، تازه بشود، طراوت پیدا کند، قوت و نیرو بگیرد. به هر اندازه که ایمان انسان بیشتر باشد بیشتر به یاد خداست، و به هر اندازه که انسان به

یاد خدا باشد کمتر معصیت می کند. [۱۳۳]

تسلط بر هوای نفس و مرکب خیال، تنها دو مرحله از مراحل اقتدار انسان در پرتو عبادت است و مراتب دیگر آن عبارت از مراحل زیر است:

سومین مرحله عبارت است از بی نیازی روح از بدن و استخدام آن در فعالیت های خود، این بی نیازی گاهی در چند لحظه و گاهی بارها و گاهی به طور دائم صورت می گیرد. این همان است که

به (خلع بدن) معروف است.

مرحله چهارم این است که خود بدن از هر لحاظ تحت فرمان و اراده شخص در می آید به طوری که درحوزه بدن خود شخص، اعمال خارق العاده سر می زند. امام صادق (ع) می فرماید: (ما ضعف

بدن عمّا قویت علیه النیة). [۱۳۴]

آنچه که همت و اراده نفس در آن نیرومند گردد و به طور جدی مورد توجه نفس واقع شود، بدن از انجام آن ناتوانی نشان نمی دهد.

مرحله پنجم که بالاترین مراحل است این است که حتی طبیعت خارجی نیز تحت نفوذ اراده انسان قرار می گیرد و مطیع انسان می شود. معجزات و کرامات انبیا و اولیای حق، از این مقوله است. ا معجزه جز مظهري از ولایت تصرف و ولایت تکوینی نیست ا که به صاحب آن از طرف خدا نوعی قدرت و اراده داده می شود که می تواند به اذن و امر پروردگار در کائنات تصرف کند اذن پروردگار، همان اعطای نوعی کمال است که منشأ چنین اثری می گردد:

(و ماکان لرسول أن یأتی بآیة الا باذن اللّٰه) (مؤمن / ۷۸)

هیچ پیامبری معجزه ای نمی آورد مگر به امر خداوند.

ا در داستان سلیمان و ملکه سبا آمده است:

(قال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به قبل أن یرتد الیک طرفک) (نمل / ۴۰)

آن که دانشی از لوح محفوظ نزد او بود، گفت: من پیش از آن که چشم به هم بزنی آن (تخت) را حاضر می کنم.

تعبیر قرآن این است که آن دانشمند گفت: (من آورنده آن در این مدت کم هستم) پس حول و

قوه را به خود نسبت می دهد. [۱۳۵]

ه: محنت و تربیت

گرچه استاد بر این باور است که خداوند برای پرورش جان انسان دو نوع از شدائد و سختی های تکوینی (غیراختیاری) و تشریعی (اختیاری) را فرآوری انسان قرار داده است [۱۳۶] و مطلق سختی ها از ضعیف، قوی، و از پست، عالی، و از خام، پخته می سازد و خاصیت تصفیه، تخلیص، تهییج، تحریک و دارد، [۱۳۷] ولی در زمینه تربیت، مقصود سختی های تشریعی است که از نگاه ایشان شامل اعمال عبادی و تمرین های مکرر دینی می شود که نوعی ورزش روحی و نوعی ابتلا و تحمل شداید است. [۱۳۸] مثل روزه، حج، جهاد، انفاق و نماز که صبر و استقامت در انجام آنها موجب تکمیل نفوس و پرورش استعداد های عالی انسانی است. [۱۳۹] و ایشان جهاد را عامل تربیتی می داند که کارآیی آن را هیچ عامل دیگری ندارد. [۱۴۰]

استاد همراه با یادآوری این مطلب که: اکسیر حیات دو چیز است؛ عشق و آن دیگری بلاء، این دو نبوغ می آفرینند و از مواد افسرده و بی فروغ، گوهرهایی تابناک و درخشان به وجود می آورند، در رابطه با پایه های قرآنی این عامل می گوید:

مصیبت ها و شدائد برای تکامل ضرورت دارد، قرآن می فرماید:

(لقد خلقنا الانسان فی کبد) (بلد/۴)

همانا انسان را دررنج و سختی آفرینش قرار دادیم.

آدمی باید مشقت ها تحمل کند و سختی ها بکشد تا هستی لایق خود را بیابد. تضاد و کشمکش، شلاق تکامل است امام علی درنامه خود به عثمان بن حنیف برای اینکه راه بهانه جویی را ببندد،

توضیح می‌دهد که شرایط ناهموار و تغذیه ساده از نیروی انسان نمی‌کاهد. درختان بیابانی که از مراقبت مرتب باغبان محروم‌اند، چوب محکم‌تر و دوام بیشتر دارند، بر عکس درختان باغستان‌ها که باغبان‌ها به آنها رسیدگی کرده‌اند. نازک پوست‌تر و بی‌دوام‌ترند. (ألا و إنّ الشجرة البریة أصلب عوداً، و الرواع الخضره أرقّ جلوداً، و النباتات البدویة أقوى وقوداً و أبطأ خموداً.) [۱۴۱]

خداوند می‌فرماید:

(ولبلوّنکم بشئ من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و الأنفس و الثمرات و بشر الصابرين)
(بقره/۱۵۵)

حتماً شما را بانندگی از ترس، گرسنگی و آفت در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها می‌آزماییم و مردان صبور و با استقامت را مژده بده.

یعنی بلاها و گرفتاری‌ها برای کسانی که مقاومت می‌کنند و ایستادگی نشان می‌دهند، سودمند است و اثرات نیکی در آنان به وجود می‌آورد. لذا در چنین وضعی باید به آنان مژده داد.

در شکم گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها، نیکبختی‌ها و سعادت‌ها نهفته است قرآن کریم در زمینه همراه بودن سختی‌ها و آسایش‌ها می‌فرماید:

(فانّ مع العسر يسراً. إنّ مع العسر يسراً) (انشراح/۵۶)

پس حتماً با سختی آسانی است، حتماً با سختی آسانی است.

این سوره یادآوری می‌کند که چگونه خدا بار سنگین وی را از دوشش برداشته و سختی‌اش را مبدل به آسانی کرده است، آن گاه به شیوه علوم تجربی از یک جریان واقع شده و مشهور نتیجه‌گیری کرده، می‌گوید: پس با هر سختی آسانی هست

نکته جالب این است که بعد از نتیجه گرفتن این فرمول کلی، خط مشی آینده را نیز بر همین اساس تعیین می‌فرماید: پس وقتی فراغت یافتی به کوشش پرداز: (فاذا فرغت فانصب).

یعنی چون آسانی در شکم تعب و رنج قرار داده شده است، پس هر وقت فراغت یافتی، خود را دوباره به زحمت بینداز و کوشش را از سر بگیر. [۱۴۲]

و: احسان و تربیت

احسان که گونه خاصی از عمل است، در تفکر قرآنی شهید مطهری، به معنای انسانیت دوستی و دلبستگی به ارزش‌های انسانی است و نه رفتار دلخواه انسان‌ها. به همین جهت خشونت‌های مشروع، از قبیل جهاد، قصاص و حدود به معنای دفاع از مصلحت، سعادت و انسانیت و تفسیری از محبت است و نه استثنایی در رابطه با اصل کلی انسان دوستی. [۱۴۳]

احسان و محبت با چنین مفهومی جزء عوامل تربیتی شناخته شده است. [۱۴۴] قرآن می‌فرماید:

(لا تستوی الحسنه و لا السيئة)؛ یعنی نیکی و بدی به مردم از نظر اثر همانندی ندارد. (ادفع بالتی هی أحسن)؛ آن که به تو بدی کرده، تو به او نیکی کن. (فاذا الذی بینک و بینه عداوة كأنه ولیّ حمیم) (فصلت/۳۴)؛ همان کسی که با تو دشمنی دارد، تو اگر او را بیخشی و به او نیکی کنی،

دشمنی او تبدیل به دوستی می‌شود. [۱۴۵]

توصیه به احسان در قرآن یک توصیه عمومی است. مؤمنان حتی نسبت به کافران می‌توانند محبت نمایند، البته اگر احسان به آنها باعث صدمه به دین و مسلمین نشود: [۱۴۶]

(لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم أن تبرّوهم و تقسطوا الیهم) (ممتحنه/۷۸)

خداوند، شما را از نیکی به کافران که در رابطه با شما جنگ نمی‌کنند و باعث آوارگی شما نشده‌اند باز نمی‌دارد.

با توجه به هویت محبت‌آفرین احسان و نیز عمومی بودن آن، می‌توان از نیکی به عنوان عامل رشد روابط اجتماعی و محبت متقابل در سطح انسان‌ها یاد نمود.

اینکه استاد، اثر محبت را که احسان است، عامل تربیت قلمداد می‌کند، در مورد غیراولیای خداوند است، ولی در مورد پیغمبر، علی(ع) و هر انسان کاملی، خود محبت و ارادت از نظر ایشان عامل تربیت است. با این تفاوت که کار چند ساله عوامل دیگر را یک روزه انجام می‌دهد و چون مغناطیسی انسان را به سوی خود می‌کشد. بر اساس چنین فلسفه‌ای محبت اولیا مطرح است. در زیارت (امین الله) آمده است: (اللهم فاجعل نفسی محبّة لصفوة أولیائک)؛ مرا دوست‌دار برگزیدگان اولیاء خود قرار ده. [۱۴۷]

ز: محیط اجتماعی و تربیت

محیط اجتماعی عامل تربیتی مورد پذیرش دین و فلاسفه می‌باشد و در هر دو دیدگاه این عامل از اهمیت ویژه برخوردار است.

بیشتر فیلسوفان تربیت درباره نقش محیط در ساختن شخصیت، قضاوت یکسان دارند:

آلفرد آدلر (روان کاو اتریشی درگذشته در سال ۱۹۳۷ م) عقیده دارد که تأثیر عوامل محیطی و

اجتماعی در ساختار و رفتار فرد، بیش از شرایط زیستی و درون ساختی است. [۱۴۸]

مزلو (روان شناس امریکایی) خیرخواهی، نیک نفسی و صفا را طبیعی انسان دانسته و عقیده دارد

که عوامل فرهنگی و عادات اجتماعی سبب انحراف و اختلال شخصیت است. [۱۴۹]

اریک فروم، بر این باور است که جامعه سالم، ظرفیت و توانایی انسان را به عشق ورزی با هم

نوعان، به کار بارور، به توسعه خرد و فهم، به داشتن حس خود بودن و گسترش می‌دهد و جامعه

ناسالم و بیمار، سبب ایجاد دشمنی متقابل، بی اعتمادی، بهره کشی، استثمار و زوال حس خود

بودن است. [۱۵۰]

آلپورت، روان شناس آمریکایی که صفات را عنصر اساسی شخصیت هر فرد و سبب دگرگونی‌های

همگون و پایدار در رفتار می‌شناسد، آنها را برخاسته از محیط اجتماعی می‌داند. [۱۵۱]

استاد که در پی استنباط دیدگاه دین درباره نقش تربیتی محیط اجتماعی است، به صورت عینی

مفهوم و گستره کاربرد آن را به مطالعه گرفته و برای اصلاح فرد، محیط سازی سالم را پیشنهاد

می‌نماید:

استاد ضمن تأکید بر سازندگی محیطها و معاشرت‌ها، [۱۵۲] عوامل سازنده محیط اجتماعی انسان را عبارت می‌داند از:

(سایر افراد با صفات و حالاتی که دارند و اعمالی که از آنها سر می‌زند و قوانین و مقررات و عادات و آدابی که بر آن اجتماع حکم فرماست.) [۱۵۳]

استاد حتی اصل انطباق با عمل (خود فرد) را که به معنای پیدایش ملکات با عمل است و ریشه قرآنی دارد: (بل ران علی قلوبهم ماکانوا یکسبون) به عنوان شاخه‌ای از اصل انطباق با محیط می‌پذیرد. [۱۵۴]

مفهوم سخن استاد این است که سازنده شخصیت انسان، محیط کوچک، یعنی اعمال خود او و محیط بزرگ یعنی اجتماع می‌باشد.

ازاینکه محبت اولیای خدا را نیز در بحث معاشرت [۱۵۵] مطرح کرده است این نکته قابل استفاده می‌باشد که از نگاه استاد، معاشرت روحی و تماس معرفتی با الگوهای معصوم، نیز در قلمرو محیط اجتماعی قرار دارد.

به هر حال ایشان در توضیح (انطباق با محیط) می‌نویسد:

(قسمت اعظم اعمال و حرکات و عادات ما اُروی حس تقلید و حکایت پیروی از دیگران از ما سر می‌زند. دین اختصاص به کار بد یا کار خیر ندارد، در هر دو ناحیه هست و به همین دلیل است که پیشقدم در کار خیر، مزد و پاداشی برابر با سایر افراد پیرو دارد، و پیشقدم در فساد و خرابی هم کیفر مساوی با همه پیروان خویش دارد.) [۱۵۶]

(اینکه قرآن می فرماید: (علمت نفس ما قدّمت و أخرت) مقصود (از ما أخرت) و آن چیزهایی که انسان پس از خودش باقی می گذارد، همان است که در روایات از آنها تعبیر به (سنت حسنه) و (سنت سیئه) شده است. آدمهایی که هیچ اثری باقی نگذارند به ندرت پیدا می شوند و شاید اصلاً وجود نداشته باشند. انسانها غالباً در شعاعهای متفاوت، روی دوست و معاشر خود تأثیر می گذارند، بسا انسانی که از دنیا می رود، نسبت (ما أخر) او به (ما قدّم) او صدبرابر باشد، ما قدّم او خودش بوده، هفتاد سال عمر کرده است و ما أخر او این است که هزار سال رفته است، ولی هنوز بعد از هزار سال اثرش باقی است.) [۱۵۷]

معاشرت اثر دارد، معاشرت با صالحان اثر نیک فوق العاده دارد، و مجالست بدان، آثار سوء فوق العاده دارد، این امری است اجتناب ناپذیر. پیامبر (ص) می فرماید: (المرء علی دین خلیله). [۱۵۸] انسان بر دین دوستش است.

حضرت علی (ع) می فرماید:

(مجالسة اهل الهوى منسأة للايمان). [۱۵۹]

هم نشینی با هواپرستان فراموشی ایمان است، یا فراموشگاه ایمان است.

خداوند خطاب به حضرت موسی (ع) می فرماید:

(فلا یصدّک عنها من لا یؤمن بها و اتّبع هواه فتردی) (طه/۱۶)

پس باز ندارد تو را (غافل نسازد) از یاد قیامت کسی که ایمان به آن ندارد و از تمایلات نفس پیروی می نماید؛ و گرنه سقوط می کنی.

خلاصه مواظب و مراقب تأثیر سوء آدم‌های بد باش، البته معنایش این نیست که از آنها کناره بگیر، بلکه توجه دادن به آثار بد معاشرت با آدم‌های بد است. [۱۶۰]

استاد، به بحث درباره توصیه قرآن به مجالست با صالحان پرداخته است، با اینکه توجه قرآن به این مطلب توجه جدی می‌باشد، خداوند از زبان ستمکاران در روز قیامت می‌فرماید:

(و یوم یعضّ الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی مع الرسول سیلاً. یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً. لقد أضلّنی عن الذکر بعد إذ جائتني) (فرقان/۲۹ و ۲۷)

روزی که انسان ستمکار از روی حسرت پشت دست به دندان گرفته بگوید: ای کاش من با پیامبر(ص) راه دوستی پیش می‌گرفتم. وای بر من، ای کاش فلانی را دوست نمی‌گرفتم، که رفاقت او مرا از پیروی قرآن و رسول محروم ساخت و گمراه گردانید.

استاد، مطلق معاشرت را مؤثر می‌داند، ولی با پیدا شدن حالت ارادت، تغییر در انسان سرعت بیشتر می‌گیرد، این کار اگر بجا باشد فوق‌العاده انسان را خوب می‌سازد، و اگر نابجا باشد آتشی است که انسان را می‌سوزاند. اینکه در اسلام توصیه به محبت و ارادت به اولیا شده فلسفه‌اش اصلاح و تربیت انسان است. [۱۶۱]

استاد، محیط سازی را برای تربیت بهترین راه شناسانده و با تکیه بر حس تقلید در انسان‌ها می‌نویسد:

(حال که چنین حسی در بشر هست پس چه بهتر که علاقه مندان واقعی به نیکی و خیر و صلاح، از همین حس عمومی بشر استفاده کنند و با پیش قدم شدن در راه خیر، بشر را به راه خیر هدایت

کنند. آن که پیش قدم می شود دو کار را به صورت یک کار انجام می دهد، یکی اینکه خود آن عمل را که خیر است انجام می دهد، دیگر اینکه سِمَت هدایت و راهنمایی پیدا کرده است. [۱۶۲]

استاد با اشاره به اینکه برای اصلاح دو راه وجود دارد؛ راه گفتن و نوشتن که راه فلاسفه و حکماست، و راه پیش قدم شدن که راه انبیاء است، می نویسد:

(حکما، تنها اهل نظریه، تعلیم و تدریس می باشند و سر و کارشان تنها از راه زبان با افکار و ادراکات بشر است، ولی پیغمبران به آنچه می گویند قبل از آن که از دیگران تقاضای عمل بکنند خودشان عمل می کنند و لهذا تا اعماق روح بشر نفوذ می نمایند، قلب و احساسات بشر را تحت تأثیر و تصرف خویش در می آوردند. سخن از زبان بیرون می آید و از گوش می گذرد، ولی عمل، موج و انعکاسی عمیق در روح دیگری پدید می آورد، تأثیر سخن هم وقتی هست که توأم با ایمان و عقیده و داغی روح باشد و اگر روح با ایمان بود قهراً عمل را هم به دنبال دارد.) [۱۶۳]

۳. اصل هماهنگی در رشد استعدادها

اصل همه جانبه نگری در تربیت انسان، تنها راه جلوگیری از رشد ناموزون شخصیت است، غفلت از عناصر مختلف تربیت پذیر، در نهاد انسان، یقیناً رشد نامتعادل را در پی دارد، از این رو یونگ می گوید:

(ابعاد مختلف شخصیت باید هماهنگ رشد نماید، اگر بخش خاصی از شخصیت رشد بیشتر پیدا کند موجب تنش و تنیدگی شده و تولید ناهنجاری می کند.) [۱۶۴]

کرشن اشتاینر، نیز نخستین اصل از اصول تربیتی خود را همه جانبه نگری دانسته می گوید:

(هرگز عمل تربیتی خود را تنها بنا به یک چشم‌انداز خاص مشخص مکن، بلکه همیشه آن را طبق

ساختمان کلی شخصیت در حال تکوین مرتبی (تربیت آموز) خویش تعیین کن.) [۱۶۵]

شهید مطهری، با تأکید بر اهمیت این اصل می‌نویسد:

(قرآن درباره آفرینش انسان می‌فرماید: (أَنَا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نَطْفَةٍ أََمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ) (انسان/۱)

ما انسان را از نطفه‌ای آفریدیم که در آن مخلوطها و مشج‌های زیاد و به تعبیر امروز، در ژن‌های او

استعدادهای زیادی هست، سپس به مرحله‌ای از کمال می‌رسد که او را لایق و شایسته تکلیف و

آزمایش و امتحان و نمره دادن قرار می‌دهیم.

بنابراین از این بیان قرآن معلوم می‌شود که (کمال انسان) به دلیل همین امشاج بودن با (کمال

فرشته) فرق می‌کند.) [۱۶۶]

انسان کامل، انسانی است که تمام ارزش‌های انسانی [۱۶۷] (استعدادها) در او همچون تمام اعضا

و جوارح کودک، رو به رشد نهاده و با حفظ هماهنگی به حد اعلا رشد نایل گردد. قرآن از

چنین انسانی تعبیر به امام می‌کند:

(وَإِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهَنَّ قَالَ إِنَّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا)

ابراهیم (ع) پس از آن که از امتحان‌های گوناگون و بزرگ الهی بیرون آمد و همه را به انتها رسانید

و در همه آنها نمره عالی گرفت، به مقام امامت رسید و به او گفته شد که اکنون به حدی رسیده‌ای

که الگو باشی و انسان‌های دیگر برای کامل شدن باید خود را با تو تطبیق دهند. [۱۶۸]

ما نمی‌توانیم در همه ارزش‌ها قهرمان باشیم، ولی در حدی که می‌توانیم همه ارزش‌ها را با یکدیگر داشته باشیم اگر انسان کامل نیستیم بالاخره یک انسان متعادل باشیم، آن وقت است که ما به صورت یک مسلمان واقعی در همه میدان‌ها در می‌آییم. [۱۶۹]

استاد در زمینه ضرورت توجه به رشد همه جانبه انسان و پی آمد غفلت از آن، می‌نویسد:

غالباً جامعه‌ها از راه گرایش صددرصد باطل به گمراهی کشیده نمی‌شوند، بلکه از افراط در یک حق به فساد کشیده می‌شوند، بسیاری از انسان‌ها نیز از این راه به فساد کشیده می‌شوند. [۱۷۰]

پس از بر شمردن نمونه‌هایی چند، از رشدهای ناموزون و ناهماهنگ، استاد می‌نویسد:

قرآن به همه اینها توجه دارد و تمام این ارزش‌ها را با هم جمع می‌کند:

(التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون) اینها همه آن جنبه‌های درونی است.

بعد می‌فرماید: (الأمرون بالمعروف و الناهون عن المنکر) (توبه/۱۱۲) فوراً وارد جنبه‌های

جامعه‌گرایی آنها می‌شود، آنها مصلحان جامعه خود هستند. یا در آیات آخر سوره فتح می‌فرماید:

(محمد رسول الله و الذین معه أشدء علی الکفار رحماء بینهم)

محمد، پیامبر خداست و اصحاب تربیت شده‌اش در جامعه‌گرایی و روابط اجتماعی‌شان این گونه

بودند که در مقابل پوشندگان حق و حقیقت و اهل عناد، پرعصابت، محکم و دیوار رویین هستند و

نسبت به اهل ایمان یک پارچه محبت، مهربانی، خیر و رحمت.

اگر به اینها بسنده می‌کرد، می‌شد مثل مکتب‌های اجتماعی امروز، ولی فوراً می‌آید دنبال (تراهم

رکعاً سجداً) همین شیران با صلابت در میدان جنگ و مهربانان میدان اخلاق، در خلوت عبادت،

راکع و ساجد و نیایش گرند. (بیتغون فضلاً من الله و رضواناً) از خدای خود فزونی می خواهند و به آنچه دارند قانع نیستند، می خواهند روز به روز جلوتر و پیش تر بروند. و رضای حق را می خواهند؛ یعنی افرادی نیستند که برای خود دنیا یا آخرت را بخواهند، برای آنها رضای حق از هر چیزی برتر و بالاتر است، (سیماهم فی وجوههم من أثر السجود) در چهره آنها آثار عبادت و آثار سجود را می بینی. [۱۷۱]